بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و چهارم\_28 اردیبهشت 1400

[ادامۀ بررسی روایات]

روایاتی را می خواندیم که مرحوم شیخ از آنها می خواهد اشتفاده کند در معرفت به اصول دین آن مقداری که در تحقق ایمان و اسلام مدخلیت دارد، اصل اقرار به وحدانیت حضرت حق و نبوت و امامت و فی الجمله اعتراف کردن به آنچه نبی خاتم آورده است، حق لا ریب فیه.

این اساس معرفتی است که در دین لازم است، بیش از این تفاصیلی که دانستنش بسیار ممدوح و پسندیده است، در اصل تحقق ایمان مدخلیت ندارد، اگر چه در ازدیاد معنا ایمان ممکن است مدخلیتی داشته باشد.

**و فی روایتة اسماعیل: قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الدین الذی لا یسع العبادَ جهله**، آن دینی که مردم در وسعت نیستند، آزاد نیستند که آن را ندانند، یعنی آن را باید بدانند. سائل می گوید دینی که لا یسع العباد جهله، آن دین مردم را در وسعت قرار ندهد از نظر جهل، جهل آن دین برای مردم جایز نباشد.

امام به مجرد این که این حرف را می زند، یک جواب قاطع کلی را عنایت می کند:

**فقال الدین واسع و ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم بجهلم**، دین مردم را در تنگ نا قرار نمی دهد، این تفکر خوارج است که خودشان را هم در مضیقه قرار می دهند در اثر جهلشان به دین.

**فقلتُ جعلت فداک اما تحدثک بدینی الذی أنا علیه**

**فقال بلی**

**فقلت اشهد ان لا اله الا الله و أن محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبده و رسوله و الإقرار بما جاء به من عند الله و أتولاکم و أبرأ من عدوکم و من رکب رقابکم** کسی که بر دوش شما سوار شد یعنی نگذاشت شما آزادانه به اجرای دین و آیین الهی بپردازید، سلطه داشت بر شما. و تامر علیکم، به جایی که شما سلطه ایی بر مردم داشته باشید، او سلطه را گرفت **و ظلمکم حقکم**

من این دین را دارم.

**فقال علیه السلام ما جهلتَ شیئا هو والله الذی نحن علیه** ما هم همین دین را داریم.

سوال اصلیش این بود که این مقداری که حتما باید بدانیم چقدر است دوباره تکرار می کند.

**قلت هل سلم احد لا یعرف هذا الامر؟** اگر کسی که این مقدار را هم نداند سالم می ماند؟ دچار عذاب نمی شود اگر این مقدار را نداند؟

**فقال لا**، ان مقدار را اگر نداند دیگر سالم نیست، نجات نیست.

**الا المستضعفین**

**قلت من هم؟**

**قال نسائکم و اولادکم**، کسی که درک و فهمش در این حد نباشد، توانایی نداشته باشد، زن­های شما و اولادکم

**قال علیه السلام أرایت أم ایمن، فانی اشهد أنها من اهل الجنة و ما کانت تعرف ما أنتم علیه** در حالی که آنچه شما می دانید را نمی دانست ولی من شهادت می دهم آن بهشتی است.

به نظرم این روایت را قبلا در بحث تکفیر خوانده بودم این از درر اخبار اهل بیت علیهم السلام است.

این کلمۀ نسائکم و اولادکم موضوعیت ندارد، که فقط بگوییم مستضعفین، زنان و کودکان هستند، هر زنی در هر عصری، هر کودکی در هر عصری، مقصود کسانی هستند که بیش از آن چه که به آن اعتقاد دارند، به مطلبی نرسیده اند، این ها را بهشان می گویند مستضعف و اهل نجات هستند.

خلاصه در اصل بحث خودمان "**ما جهلت شیئا**،" دلالت واضحه ایی دارد بر این که بیش از این مقداری که این آقا خدمت امام باقر صلوات الله و سلامه علیه بیان کرد، چیزی در دین و تحقق ایمان، در تحقق اسلام معتبر نیست، اگر چه در ازدیاد ایمان مدخلیت داشته باشد.

آنچه از این مجموعۀ روایات استفاده کردیم که بیش از این مقدار در اصل دین مدخلیت ندارد، علاوه بر اخبار از سخنان علمائنا الاخیار نیز استفاده می شود، **کالشهدین فی الالفیة و شرحها**، محقق ثانی در جعفریة، و دیگر علماء مثل حلبی که همه این ها فرموده اند **یکفی فی المعرفة الرب التصدیق بکونه موجودا واجب الوجود لذاته،**

اشتباه نکنید این کلمۀ واجب الوجود لذاته یک اصطلاح فلسفی است، مقصود نیست که این اصطلاح را بکار ببرد، مقصود این است که معتقد باشد خدا آفریننده ایی که آفریدگاری ندارد، غنی ایی است که به هیچ کسی احتیاجی نداشته و ندارد.

**والتصدیق بصفاته الثبوتیه الراجعه الی صفتی العلم و القدرت**

کلمۀ صفات ثبوتیه هم باز لازم نیست با همین عبارت که در سخن متکلمین آمده انسان معتقد باشد، همین که بداند خدا زنده است و قادر، همین کافی است چون همۀ صفات ثبوتیه خداوند به این دو بر می گردد. من می گویم به خدایی معتقدم که کسی او را به وجود نباورده و عالم و حی است.

**و نفی الصفات الراجعة الی الحاجة و الحدوث.**

همین که من بدانم خداوند نیازی به کسی ندارد و زمانی نبوده که خدا نباشد و او حادث باشد، کافی است.

**و أنه لا یصدر منه القبیح فعلا و ترکا**

همان مضمون سورۀ مبارکۀ توحید را که بارها در نماز خودش می خواند این ها را بلد باشد کافی است.

مراد از معرفت چیست حالا؟ می فرماید مراد از معرفت **رکوزها فی اعتقاد المکلف**، جزء مرتکزات این مسلمان باشد،

**بحیث اذا سألته عن شیء مما ذکر آجاب بما هو الحق فیه و ان لم یعرف التعبیر عنه بالعبارات المتعارفة علی السنة الخواص،**

اگر چه اصطلاحات جاری بر السنته خواص رانداند،

**ویکفی فی معرفة النبی صلی الله علیه و آله و لسم معرفة شخصه بالنسب المعروف المختص به،**

محمد بن عبد الله که این دین را از طرف خدا اورده است.

اما آن مزایا و خصوصیات بلند اخلاقی و علمی پیغمبر را باید معتقد باشد تا مؤمن باشد، هرگز.

**والتصدیق بنوبته و صدقه**، بگوید این پیامبر درست گفته است.

**حتی فلا یعتبر فی ذلک،** یعنی در معرفت نبی، **الاعتقاد بعصمته اعنی کونه معصوما بالملکة من اول عمره الی آخره،**

این مطلب حق است اما اگر کسی اعتقاد پیدا نکرد از اسلام خارج است؟ نه. همین که بگوید پیامبر است و انچه گفته درست گفته است کافی است. در آنچه به ما رسانده است خطا نکرده است، کافی است

اما مرحوم شیخ بهایی رضوان الله تعالی علیه می فرماید ممکن است بگوییم عصمت معتبر است، چون آن غرضی که از رسالت ما داریم، بدون اعتقاد به عصمت محقق نمی شود، آن دلیلی که می گفت ارسال رسل لازم است، بیش از این افاده نمی کند، که ما معتقد به وجود پیغمبر باشیم، بله درست ولی باید این اعتقاد ما فائده­ایی داشته باشد. وقتی معتقد به عصمت نباشیم، این بنیان فرو می­ریزد، این حرف شیخ بهایی. بعد خود شیخ بهایی می­فرماید، **و هو ظاهر بعض کتب العقائد، المصدرة بأن من جهل ما ذکروه فیها، فلیس مؤمنا مع ذکرهم ذلک،** در حالی که عصمت را ذکر کرده­اند، جزء امور لازم در اعتقادات گفته اند اگر کسی چیزی را از این امور ندانست، **فلیس مؤمنا**. در عین حال جناب شیخ بها می فرماید: **و الاول غیر بعید من الثواب،** البته بعید نیست که حرف اول را بزنیم، بگوییم عصمت معتقد بودن مدخلیتی در تحقق ایمان ندارد.

مراد ایشان از کتب عقائد همان عبارتی بود که از باب حادی عشر مرحوم علامه برای­تان نقل کرده بودیم که حتی دعوای اجماع داشت.

خب نظر مبارک شیخ در جمع بندی به نظر بنده این می شود که شیخ می خواهد بگوید در مورد عصمت همین که او را صادق بداند در ما قاله، و بما قال النبی معتقد باشد، و آن را بپذیرد بس است و بیش از این در تحقق اصل ایمان لزومی ندارد.

دیروز عرض کردیم ما دو بیان داریم، یکی این که معرفت به اعتقادات لازم است چون ایمان و اسلام محقق نمی شود، مگر با این معرفت، اینجا ثابت شد، فی الجملة معرفتی در تحقق ایمان مدخلیت دارد اما نه به تفاصیل امور اعتقادیه

بیان دوم این که بگوییم این معرفت به آنچه مثل علامه و دیگر متکلمین گفته اند به تفاصیل امور اعتقادی مستقلا واجب است، یعنی نه از این جهت که مقدمۀ ایمان و اسلام است، نه خود معرفت به ما هی معرفت واجب است تحصیلش.

**علی من هو متمکنٌ منه بحسب الاستعداد، و عدم الموانع**، یعنی از راه مدخلیت در تحقق ایمان و اسلام پیش نیاییم، بلکه از راه وجوب استقلالی معرفت، بیش از آن مقداری که گفتیم، البته به حسب استعداد و عدم مبانی. به دلیل همان عموماتی که قبلا اشاره کردیم، که یکی عمومات وجوب معرفت بود، دیگری عمومات وجوب تفقه در دین بود، و سوم هم عمومات دال بر وجوب طلب علم. از این راه وارد شویم، بگوییم انسان باید فقط به پیغمبر نباشد و بس، باید حق معرفت آنها را در حد خودش داشته باشید و اگر به مراتب و مقامات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معتقد نباشد، معرفت نداشته باشد، تقصیر در حق آنها روا داشته است و تفریطی در حب آنهاست، باید این مقدار را بداند، حال البته تفاصیلش را خواهم گفت.

**و نقص یجب بحکم العقل رفعه بل من اعظم النقائص**

این همان برهان عقلی است گفتم بعدا شیخ قدس الله روحه به آن می پردازد، توضیحش این است که جهل به برخی از تفاصیل اعتقادات نقص است، و علم در این مسائل کمال است و رفع نقص به حکم عقل واجب است، و تحصیل این کمال عقلانی در صورت تمکن و در صورت عدم مانع لازم است، پس معرفت به خدا و تفاصیل توحید، نبوت و تفاصیل نبوت، و برخی دیگر از امور اعتقادی، چون ألم نفسانی را بر می دارد، و انسان را از نقیصه نجات می دهد، ألم و درد نفسانی که برای انسان حر درد آور است، در حالی که متمکن است و مقتضی موجود و مانع هم مفقود، رفع این ألم به حکم عقل واجب است.

از برخی از روایات هم بالاشاره باز این مطاب استفاده می شود که توضیح بیشترش ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.